

در عروسی بجا بیاوریم که ابدان را سلام لازم نیست - صد ها رسومات
در ما هست که در شما نیست و در شما هم عقاید بسیار است که در ما نیست
ولی عموماً رسومات ما پر خرج است و عقاید شما نیست - اگر مسلمانهای
ممالک مختلفه در عام ترقی بکنند و با هم دیگر مراوده پیدا کنند
رسومات همه اصلاح خواهد شد "

بعد صحبت ادبیات فارسی در میان آمد آقای امین الدوله
شرحی از تعریفها ئیکه مصنفین اروپا از ادبیات فارسی میکنند بیان
کرد - خصوصاً از رباعیات عمر خیام و ترجمهایش در السنته اروپا -
رباعیات ذیل را با ترجمه انگلیسی آنها خواند حاضرین محظوظ شدند
(رباعی)

چون مهر بسر رسد چه بغد آن و چه بلخ
پدما نه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوش باش که بعد از من و تو عماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ
(ایضاً)

یک نان به دور و زگر شود حاصل مرد
وز کوزه شکسته دمی آب سرد
محمکوم کم از خود می چرا باید بود
یا خد مت چون خود می چرا باید کرد
(ایضاً)

از حاد که زمان زاینده مترس
وز هر چه رسد چو نیست پاینده مترس
این یک دم نقد را بعشرت گذران
از رفته میندیش و زاینده مترس
(ایضاً)

بر خبزو و مخور غم جهان گذران
بنشین و جهان بشاد کامی گذران
در طبع جهان با گرو فائی بود می
نه بت بدو خود نیا آمدی از دگران

(ایضاً)

یا رب بدل اسیر من رحمت کن
برخا طرغم پذیر من رحمت کن

برپای خرابات رومین بخشای
بر دست پیا له گیر من رحمت کن

(ایضاً)

افتاده مرا بامی و مستی کاری
خلقم ز چه میکند ملامت با ری

ای کاش که هر حرام مستی ندانی
تا من بجهان ندید می هشیاری

از این قبیل صحبتها می مفیده خیلی داشتیم - میزبان ما
میدانست که رفیق بندی ما از فرنگی ما بے خوشش میاید رومی میز
بما شام داد - کار و چنگال و قاشق گذاشته بودند - شام خوردیم
قهوه و قلیان هم آوردند قدری دیگر صحبت کردیم و گفتیم " حالان دیگر
با ید زحمت را کم کرد "

میزبان گفت " چه زحمتی ؟ کمال راحت است "

همینکه خواستیم بر خبزی نوکر صاحب خانه آمد اسم شب را که
آن شب " حیدر آباد " بود به من گفت - در راه از هر قراولخانه که
رد میشدیم جلو میگریفتند - اسم شب میگفتیم و میرفتیم - به خانه رسیدیم
رحمت خوابانند اختلد خوابیدیم - صبح برای نماز برخاستیم - آن
روز در اندرون کار داشتیم بیرون آمدیم - یک مطلب خوش مزه
واقع شده بود - همینکه آمد بیرونی دیدم مردی ایستاده است
شاخ حجامت و تیغ در دست دارد - مهمان به نوکر میگوید " من
حجام خواستم حجامت بکنم خون نمیشخوابم بگیرم این شخص را چرا
آوردی ؟ " نوکر میگوید " آقا ! حجام همین است همین
شخص حجامت میکند "

من بفراست دریا فتم که مقصود مهمان دلاک بوده است برایش

حجام آورده اند به آدمم گفتم " پسره ! برو دلاک بیا ر "

رفع اشتباه شد و مهمان بندی فوراً لفظ حجام را در کتاب بغلی نوشت - دلاک آمد زلف مهمان را با ماشین دلاک زد و ریشش را هم اصلاح کرد - بعد سفارش کرد آب گرم بکنند برای تن شستن گفتم " آقا! این چند روزه که در خانه تن شسته اید - اگر میل دارید امروز برویم حمام - حال در طهران چندین حمام شیردار دارند اریم را می رضی شد - به نوکر گفتم اسباب حمام را ببرد حمام خیابان امین حضور ما هم رفتیم آنجا اول زیر شیر آب نیم گرم ایستاده آب روی خود مان ریختیم آمدیم روی لنگها نشستیم آب گیر طاس آب را جلوه ما گذاشت دلاک آمد کیسه کشید و صابون زد - مشت و مال هم کرد و باره رفتیم زیر شیر آب خود مان را شستیم - لنگ و قطیفه آوردند گرفتیم و آمدیم سر بیینه نشستیم جامه دار آمد مشت و مال کرد بعد لباس پوشیدیم قهوه چی چای آورد خوردیم قلیان آورد کشیدیم به آن هم گفتم پول حمامی و دلاک و غیره را بدید خود مان رفتیم خانه وقت نهار بود غذا خوردیم من رفتم اندرون و مهمان هم دراز کشید چهار بغروب یکی از آن مهاسی بنده آمد دم در اندرون گفت چند نفر مهمان آمدند فوراً لباس پوشیده بیرون آمدیم دیدم جمعی از دوستان که سابقاً به باز دید عید بنده آمدند و وعده کردند معبود آقا با آقای آفتاب احمد - ملاقات بکنند تشریف آوردند و در نفر از مهاسی شب دعوت آقای امین الدوله هم بودند مشغول صحبت شدیم - گفتگوی کیفیت سلطنت حیدرآباد کن در میان آمد یکی از مهاسیها که حاجی حبیب الله خان نام داشت از آقای آفتاب احمد پرسید " سلطنت کن جمهوری است یا مشروطه و یا مقلنه و یا مستبدانه ؟ "

او جواب داد " در دکن اقوام مختلفه هستند و مناسبتترین سلطنت برای آن مقلنه است لهذا از زمان مرحوم سرسار جنگ اول معبود اعظم هند سلطنت دکن مقلنه شده است و برای هر شعبه از کارهای سلطنتی یک اداره قائم کردند و برای هر چندین اداره یک وزارت

ترتیب دادند و یک نفر رئیس الوزراء هم هست - شخص پادشاه
رئیس تمام ادارات سلطنت است و حق دارد احکام وزارتخانهها
را رد یا قبول کند - فعلا در حیدرآباد چهار وزیر داریم -

(۱) وزیر مالیه (۲) وزیر عدلیه و فوائد عامه

(۳) وزیر جنگ (۴) وزیر تعمیرات و نظمیه -

وزراء احکام را جعه به ادارات خودشان را برای امضاء
نزد رئیس الوزراء میفرستند و بعد از امضاء او میفرستند خدمت
اعلیحضرت همیون نظام الملک آصف جاه

از این قبیل مذاکرات خیلی واقع شده و و نیم بغروب مهمانها
میخواستند بروند بعضی برای آنها رو برخی برای شام ما را وعده
گرفتند ممکن نبود همه را قبول کنیم و خجالت کشیدم همه را رد بکنم لهذا
به همه گفتم " چون در شرف حرکت هستیم نمیدانم چه وقت میتواندیم
خدمت شما برسیم - هر شب و روزیکه ممکن است روز قبل از آن عریضه
عرض میکنم اطلاع میدهم "

مهمانها رفتند و ما هم مشغول روزنامه خواندن شدیم و یک
ساعت بغروب برای گردش رفتیم بیرون و بعد از مغرب برگشتیم -
در راه صحبت شعرا میمنا حزین ایران در میان آمد و یک
اطلاع مهمی از مهمان حاصل کردم آن این است که گفتم " شعرا می
منتقد این اشعار مشکل پر مضمون نمیگفتند ولی در متوسطین این
رسم بود طریقه زود که و سعدی را که اشعار صاف شبرین گفتن بود
ترک کرده اشعار مشکل مضمون را میگفتند ولی مینا حزین همان
طریقه منتقدین را تجدید کردند " مهمان گفت " همان شعرا می
متوسطین در زمان سلاطین کورگانیه بهزد رفتند و طریقه شاعری خود
شان را در آنجا ترویج کردند و تا کنون همان طریقه در شعرا میهند
جاری است در فارسی وارد و بهمان طریقه شعر میگویند "

از جمله اشعاریکه در راه وقت گردش خواندیم اشعار ذیل است

کہ ہاتھ اصفہانے د رباب بلند بی ہمت فرمودہ است ۔

خار بد رو د ن بہڑگان خارہ بشکستن بدستہ

سنگ خائیدن بدندان کوہ ببردین بہ چنک

لعب با دنبال عقرب بوسہ بردندان مار

پنچہ با چنگال تعبنا غوص در کام نہنگ

از سر پستان شیر شرزہ دوشیدن حلیب

وزبن دندان مار گرزہ نوشیدن شرنک

قیرہ غولی زوزبرگردن کشیدن خبز خیز

پیر زالی د ربغل شب بر گرفتن تنگ تنگ

طعمہ برکردن بخشم از کام شیر گرسنہ

صید بگرفتن بہ جبر از برتن غضبان پلنگ

تشنہ کام و پا برہنہ د رتموز و سنگلاخ

رہ بریدن بے عصا فرسنگها با پای لنگ

نقشہ بستن شگرف از کلاک و بر آب تند

تقبہا کردن پدید از خارت بر خارہ سنگ

صدرہ آسان تو بود بر من کہ د ر بزم لام

بادہ نوشم سرخ سرخ و جامہ پوشم رنگ رنگ

چرخ گرد از ہستی من گر بر آرد گو بر آرد

دور بادان و رازد امان فامم گرد ننگ

(باب دہم)

بعد از مراجعت از گردش نماز خواندیم رفتیم در اطاق تحریر

دیدم چند کاغذ برای من آمد ہمہ را خواندم جواب نوشتم - از آن

جملہ یکی از اصفہان از آقا شیخ عبد اللہ بود این طور نوشتہ بود

معمو و ض میڈ ارد

مدتے است مدید و عہدی است بسیار

بعید کہ از آن دوست سدید تعلیقہ نرسید و باعث انتظا رونگرانی

گردید ہزار حیف - در این عید نوروز و ماہ سعید از آن یار محبوب

فامم برید - در مفا رقت طولانیست ای یار سعید دلم شکستہ و جامہ

صبرم درید - تا کے آخر زفراق تو بلرزیم چو بید - روی بنمای بمان ل
 شدگان چون خورشید - مرقوم فرمائید کہ کے عازم اصفہان میشوید -
 ایام اجل مزید -

(عبد اللہ)

من ہم جوا بش را این طور نوشتم -

معروض میدارد
 دیدہ را نور و دل را سرور بخشود - مرحبا باد بہ کلمت کہ زمانیا د
 نمود - در این ایام عید مسعود بندہ مشغول پذیرائی مہمانے محمود
 دوستی و دود بودم و مجال عریضہ نگاری کمتر روی نمود ولی
 ارادت بہ آن وجود ذی جود ہمان است کہ بود -

تو مرا ہمچو ایا زمی و منم چون محمود - انشاء اللہ تعالیٰ
 بزودی زود سرم بہ آستان آن محبوب مطلوب خواہد سود و بر
 افتخار و سرورم خواہد افزود - زیادہ ظل عالی ممد و (عباس)
 بعد از نوشتن جواب مراسلات خدمت مہمان عزیز رسیدم
 دیدم دارم مراسلات پنجا بے را مطالعہ میکند تا رسیدم " فرمود اگر
 مجال داری یک د و مراسلہ را تصحیح کنیم "

گفتم " چہ ضرر دارد - " یکی از مراسلات را این

طور خواند -

مکرمی سلام علیکم - مزاج شریف - عنایت نامہ جناب واصل
 شد لفاہ یکی از د و سنان من رسید کہ متعلق شما چیز می نوشته است
 آن را ہم ملفوف نمودم : از چند روز بسیار مشغولی خط و کتابت بودم
 فرصت نشد بخد مت شما خط بفرستم - آن عریضہ کہ برای ملازمت
 سرکار نوشته پیش فقیر فرستادید دستخط انداشت یکی د یگر باد دستخط
 بفرستید خواہم رساند فقط
 خاکسار عطاء حسین عفی عنہ

مراسلہ مذکورہ را بندہ این طور تصحیح نمودم -

فدایت شوم یا عرض میشود - امیدوارم

مزاج مبارک را منالی نباشد - تعلیقہ جناب عالی زیارت شد - پاکت

هنوز یکی آمد و ستان مخلص رسید و چیزی را جمع بجناب عالی در آن بود در
جوف فرستادم - چند روز بود مشغول مرا سلات بودم فرصت نشد عریضه
خدمت جناب عالی بفرستم آن عریضه را که برای ملازمت دولتی
نوشته پیش مخلص فرستاده بودید امضاء و دست یکی دیگر با امضاء
بفرستید خواه رساند -

زیاده عرضی نیست | خلاص کیش عطاء حسین

آقای آفتاب احمد گفت "مکرر دستخط برای امضاء نوشتن
صحیح نیست؟" گفتم "خیر آنچه را که سلاطین یا حکام بزرگ بدست
خودشان بنویسند آن را دستخط میگویند و در فارسی بمعنی امضاء
نیامده است"

کتاب بغلی را بیرون آوردم و الفاظ تصحیح شده را نوشت و
کاغذی دیگر خواندم که شخصی به فرزندش نوشته بود این طور -
بر خوردن ار فلان - مدتهاست کتابت نفر ستادی و همین از شما
خیلی غصه شده ام البته جلدی خط بفرست و این را هم بنویس که
فصل امسال جاگیر ما چه طور است - در اخبار نوشته بود امسال
آنجا برسات خیلی کم آمد است و نیز نوشته بود در جاگیر ما یک شیر آمد
و سه اشخاص را کشت و کله یک نفر را زخمی کرد از این وجه خیلی
تشویش دارم - دیر و زبخت مت جواب صاحب رفته نذر دادم قبول
شد از کوا یف بلده بنویس فقط

قبل از تصحیح پرسیدم جاگیر چه چیز است و از بیاناتش معلوم
شد قبول است برسات را که خودم فهمیدم با ران است اگر چه خیال
میکردم شیر هند همان شیر ایران است ولی احتیاطاً پرسیدم از نشانهاییکه
داد معلوم شد پدر را میگویند و شیر را بپر نامند - از کله پرسیدم اشاره
به رخسارش کرد - گفتم "از عبارت جواب صاحب معلوم میشود در
هند جواب شخص متشخص ما ندارد را میگویند پس نذر دادن به او
چه معنی دارد زیرا که عهد شخص است با خدا که چیزی به فقیری

یا عالمی و یا مقبره بد بد " گفت " د رهند رسم است که اگر کسی پاش
بزرگ میروند پیشکشی به او میدهند آن را فدرا میگویند "
پس مرا سه روز کوره را این طور تصحیح کردند -

فور چشم فلان - مدتها است مکتوب نفرستان بی و من از شما
خیلی متغیرم البته بزودی مرا سه بفرست و این را هم بنویس که زراعت
امسال تیول ما چه طور است - در روزنامه نوشته بود امسال آنجا
با ران خیلی کم آمده است و نیز نوشته بود در تیول ما یک بیر آمد
دو سه نفر را کشت و صورت یک نفر را زخمی کرد از این جهت خیلی
تشویش دارم - دیر و زخم است آقای نواب رفته پیشکشی دادم قبول
شد - از حوادث شهر بنویس - زیاده مطلبی نیست

وقتی که کلمات تصحیح شده را در کتاب یاد داشت خودش مینوشت
" گفت چرا اشخاص را تبدیل به نفر کردند مگر نفر به معنی
پست نیست ؟ "

گفتم " د ر فارسی نفر به معنی شخص است و فصیح است "

از جمله چیزها نیکه که از تکلم مهمانم فهمیدم این بود که همیشه جمع را
جای واحد استعمال میکرد مثلاً میخور است بگوید نه کتاب میگفت نه
کتابها و یا میخور است بگوید چهار رخست میگفت چهار رختها و هكذا -
من فهمیدم که د ر فارسی بند معدود را جمع استعمال میکنند برعکس
فارسی ایران که هر وقت با عدد میاید آن را واحد استعمال
میکند - ساعت چهار شب شد شام آوردند خوردهیم قهوه و غلیان هم
آوردند قدری دیگر صحبت کردیم و من خداحافظی کرده رفتم اندرون

(باب یازدهم)

فردا صبح زود آمدم بیرون دیدم مهمان دیوان حافظ در
دست دارند و غزل ذیل را میخوانند -

این چه شور است که در د و رقمی بینم
همه آفاق پراز فتنه و شرمی بینم

هو کسی روزی می طلبد از ایام
علت آن است که هر روز بتو می بینم

اباهان را همه شربت زگلاب و قند است

قوت دانا همه از خون جگر می بینم

اسب تازی شده مجروح بزیر پالان

طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

دختران را همه جنگ است وجدل با مادر

پسران را همه بدخواه پدر می بینم

هلیج رحمی نه برادر به برادر دارد

هلیج شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پند حافظ بشنو خواه برو نیکی کن

که من این پند به از رو گوهر می بینم

من هم رفتم نشستم و مشغول تصحیح مراسلات کتاب بنجامی

شدیم - غلیان خوانستم پیشخدمت آورد تو دیدم چشمها پیش پر از

خنده است هر چه میخواند خود داری بکند نمیتواند فوراً غلیان را

داد و عوض اینکه برود پائین اطاق بايستند تند رفت بیرون و بقی

خندید صدای خنده اش آمد تو - صدایش کردم آمد تو گفتم

راست بگو چرا میخندی؟ و لاکتک میخوری

گفت "آقا! امام صاحب را صدایزید به پرسید تفصیل را

عرض میکند"

آقای آفتاب احمد حرف مرا با پیشخدمت شنید امام صاحب

را صدایزید آمد -

آفتاب احمد "پسره چه خبر است؟ چرا آدمها می خندند"

امام صاحب "آقا با سبزی فروش دعوا مان شد"

آفتاب احمد "دعوا کردن که خنده ندارد"

پیش خدمت گفت "آقا امام صاحب خیلی میل به فلفل

دارد صبح از ما پرسید فلفل بند می در بازار هست؟"

گفتم "فلفل هندی قرمز که نیست ولی سبز هست برای اینکه مردم

میخوردند ترشی میا ند از فد سبزی فروشا میا و رند

پرسید " میبری چند است "

گفتیم " یک سیر که قیمتی ندارد ، سیرش سه شاہی است
گویا و سیر حیدر آباد فهمید که بیش از ده سیر ما است و ما ہم نفهمیدیم
که میخواد ہر ہر وں بخرد و الا خود ما ن برایش میخریدیم حالا ناظر
میگوید سبزی فروش میخواست امام صاحب را بزند ناظر گذاشت
امام صاحب بہ سبزی فروش گفته بود بے ایمان حرام زانہ "

گفتم " چرا فحش داد "

پیشخدمت گفت " بہ سبزی فروش گفته بود این یک شاہی
را بگیر سه سیر و کسری فلفل سبز بدہ سبزی فروش ہم بہ حساب سیر
ایران کشید و داد امام صاحب گمان کرد سبزی فروش کم داد بہ
او گفت بے ایمان ہستی خیلی کم دادی او ہم خیلی بدش آمد یکت
فحش بہ امام صاحب داد و قات او تلخ شد بہ سبزی فروش گفت
حرام زانہ و اگر ناظر فرسیدہ بود امام صاحب خیلی کتک میخورد
بہ پیش خدمت گفتم " پسر! لڈنگ خرمن بشما آد ما نگفتم ؟
نگذارید بہ امام صاحب بد بگذرد ہر چہ میخواست ہر برایش ببرد . چرا
فلفل برایش کم میبردید ؟ "

گفت " آقا ! بسمبارک شما ما تقصیر نداریم ہر روز بہ او میگویتم
ہر چہ میخواست بگو خجالت نکش ہر روز برایش با غذا فلفل کویدہ میبردیم
خودش خجالت کشید بما نگفت فلفل ہندی میخواست ہم تقصیر ما چہ چیز است ؟ "
گفتم " این دفعہ بخشش اگر یک دفعہ دیگر ہمچو خریدندیدم
ندیدم "

بعد از آن از آقای آفتاب احمد پرسیدم " بے ایمان در

فارسی ہند چہ معنی دارد ؟ "

گفت " بمعنی خاین استعمال میشود و ایماندار شخص امین
را میگویند "

گفتم " در فارسی ایمان بمعنی دین است و بے ایمان بمعنی

بے دین - بدترین فحش به ایرانیاں بے دین یا بے ایمان گفتن است
از همین جهت بود کہ اوقات سبزی فروش خیلی تلخ شد اگر امام صاحب
به او میگفت کم دانی یا خیانت کردی این قدر متغیر نمیشد "

بعد پرسیدم " حرامزاده در هند در چه موقعی استعمال میشود "
گفت " حرامزاده معنی بسیار بدی ندارد - عموماً اربابها
به نوکر به این لفظ فحش میدهند - عوام هم بهمن یگر به این لفظ فحش
میدهند "

گفتم " در ایران نمیشود به کسی حرامزاده گفت از جمله فحشهای
خیلی بد ایران این لفظ است - اگر شخص غیوری این لفظ را بشنود ممکن
است گوینده را بکشد و یا جان خودش را تلف بکند "

بعد به امام صاحب گفتم " فرزند! هر وقت برای خرید میروم
یکی از آهوها را همراه ببرم اگر اتفاقاً کسی به تو بد بگوید بیا به آدمهای
من خبر بده پدرش را در میاوردند - مبادا همچو بشود که خدای نخواستہ
کلتک بزنند "

بعد به علی رضا بیگ پیشخدمت گفتم " برو به سبزی فروش بگو
خوب حق نمک ده ساله ما را بجا آوردی - میخواستی مهمانی مرا کتک
بزنی - تفصیر ما است که ده سال است ازدکان تو سبزی میخریم -
گهرم امام صاحب مهمان من نبود غریب که بود - مهمان ایران که بود
این طور مهمان نوازی میکنند ؟ صریحاً به او بگو اگر از این فضولها
کردی پدرت را میسوزانم - بگو اگر چنین اتفاقی افتاد و آزاد مہای
ما کسی بتو فحش بدد او را بیار پیش من اگر باید تنبیهش کرد خودم
میکنم - امام صاحب بیچاره زبان نمیدانست حرفی از دهنش نرآمد
و یگر کتک زدن یعنی چه - اگر بنا باشد هر سبزی فروش و بقال و
شقال کتک بزنند پس نظمی چه کاره است بنده چه کاره ام ناظر را صدا کن "
پیشخدمت ناظر را صدا کرد آمد - گفتم " ناظر! آفرین
بارک الله! امروز خدمت کردی مستحق خلعت هستی - بچها بگوئید
از اندرون یک سردای بیاورند "

یك سرداری از اندرون آوردند گفتند انداختند روش
 ناظر و گفتیم " ناظر! امروز روی موافقتش مهمان سفید کردی خلعت
 دادم - اگر خدای نخواست تو آنجا بودی و امام صاحب کتک
 میخورد زیر چوب لبت میگردم - حالا همه بروید بچه کارتان "

همه رفتند و مهمان الفاظ حرامزاده و بی ایمان را نوشت
 و دو سه تا کاغذ هم تصحیح کردیم و بعد مهمان گفت " شبها وقتیکه شما
 تشریف میبرید اندرون من تا دو ساعت دیگر می نشینم و در کتاب
 سیا حقا مکه. ایران خودم و آقعات مهمه هر روز را مینویسم هنوز خیلی
 چیزها در طهران هست که ندیدم - اگر میل دارید بیرون برویم و زط
 رتخانها را سیاحت بکنیم "

گفتم " بسیا خوب ولی خوب است اول اجمالی از وضع
 سلطنت ایران برای جناب عالی عرض بکنم تا قبل از دیدن وزارتخانها
 از حالت آنها مطلع بشوید " گفت " من تاریخ ایران را خوانده ام و
 در این سفر هم اجمالی از حالت آن بدست آورده ام ولی یقین
 دارم از بیانات جناب عالی هم قواید کلیه خواهم برد "

در اثناي گفتگوي ما چند نفر از دوستانیکه روز سیزده
 بدر سر چشمه علی و شاه عبدالعظیم ملاقات شدند برای دیدن دوست
 هندی من آمدند و مشغول گفتگوي با او شدند - یکی از ایشان که
 حاجی شیخ احمد نام داشت گفت " من در سفر مکه از راه مصر به
 بمبئی رفته از آنجا با ما شبن قالاپور رفتم - بسیاری از علما و بزرگان
 هند را دیدم - همه فارسی میداند ولی تلفظ ایشان قدری خشن است
 مثلاً کاف را مثل ما شنید تلفظ نمیکنند قدری شبیه به گاف ادا می
 سازند - و مد (accent) را که ما به جزء (Syllable) اول کلمه میدهیم
 در هند همیشه به جزء آخر میدهند - مثلاً در لفظ - رفتیم ما مد را به رف
 و ایشان به تم میدهند - و اگر کلمه يك جزء دارد ما مد را به حرف
 اول میدهیم و ایشان به حرف آخر مثلاً در لفظ - وقت - ما مد را به

و او و ایشان به تاء میدهند یگر اینکه ما نون آخر کلمه را ظاهراً میکنیم
و هند یا ن اغلب نونهای آخر را غده میکنند مثلاً ما میگوئیم جان و ایشان
میگویند جا همچنین لفظ خان را خا میگویند - نمیدانم سبب فرق میان
فارسی ما و شما چیست "

آقای آفتاب احمد گفت "هند یا ن هنوز ملتفت فرق میان
تلفظ فارسی ایران و هند نشده - ولی تا زگی یکی صد رس ایران
حیدرآباد ما فارسی را با ارد و مقابله کرده قواعدی برای تلفظ
فارسی جدید ایران پیدا نموده خدمت بزرگی به تلامذۀ فارسی
پنده کرده است - من قبل از سفر ایران آن قواعد را حفظ کرده بودم
یکی همان تلفظ کاف است که فرمودید -

د و م - مسئله نون آخر کلمه است که بیان کردید -

عوم - د رزبان ارد و فتحه نیست - عوض فتحه اعرابے تلفظ
میکند که نه ضمه است نه فتحه و نه کسره مثلاً اگر تلفظ اردی لفظ - من -
را در حروف انگلیسی بنویسیم (mun) میشود و تلفظ فارسیش (man)
میگردد - تلفظ اردوی - کم - (kum) و تلفظ فارسیش (kam) میشود
تلفظ اردوی - رفتم - (ruftum) و تلفظ فارسی آن (raftam) است
و هكذا تمام حروفیکه فتحه دارند -

چهارم - واو و یاء که در فارسی ایران معروف خوانده
میشوند در فارسی هند مجهول تلفظ میگردند - مثلاً تلفظ ایران دیر -
(deer) است و در فارسی هند (der) و تلفظ - زور - (zoor) و در
فارسی هند (zor) است - اگر چه شعرا بی ایران بعضی از واو و یاء
را مجهول میدانند و با آنها واو و یاء معروف را قافیه نمی بندند
ولی در تکلم ایران واو و یاء عموماً معروفند -

پنجم - ه رهند الف را مثل فتحه صد در تلفظ میکنند نتیجه این
میشود که در تلفظ الف دهن خیلی بازمیشود و در تلفظ ایران دهن
کم بازمیشود - مثلاً اگر تلفظ ایران لفظ - جان - را در حروف انگلیسی
بیاوریم (jon) میشود و در تلفظ هند (jan) میگردد -

ششم - هر کلمه که در فارسی ساکن اوسط است در اردو متحرک اوسط میشود مثل - وقت - که تلفظ فارسیش (vakt) و تلفظ هندیش (wakt) میشود - و بالعکس هر کلمه که در فارسی متحرک اوسط است در هندی ساکن اوسط میشود مثل لفظ - تلفظ - که تلفظ ایرانی آن (talaf) و تلفظ هندیش (talf) است و مثل لفظ - وسط - که در ایران (vasat) و در هندی (wast) است -

هفتم - در تلفظ فارسی واو - مثل حرف (و) انگلیسی از دندانه‌های بالا و لب زیرین آن میشود و در هندی مثل حرف (w) انگلیسی از دندانه‌های بالا و لب آن میشود -

هشتم - در فارسی ایران بائیکه جزء کلمه نیست محسور است و در فارسی هندی مفتوح عملاً لفظ - بجا - را ایرانیان (heja) و هندیان (baja) گویند - بچشم - را در ایران (bechashm) و در هندی (bachashm) گویند - اگر بعد از باء ضمه باشد در ایران آن را محسوم هم خوانند تلفظ - بگو - (bogo) و تلفظ - بخور - (bokhor) است ولی در هندی محسوماً بگو را مفتوح خوانند -

نهم - هر کلمه که آخرش باء مخفی دارد اهل زبان ما قبل آخرش را محسور خوانند و در هندی مفتوح عملاً - گفته - در ایران (gofte) و در هندی (gofta) خوانده میشود و - رفته - در ایران (rafte) و در هندی (rufta) تلفظ میگردند -

دهم - همان مسئله‌ها است که فرمودید "همان‌ها تا قریب یکسانت و نیم صحبت داشتند و گفتند "دیگر باید در سر را کم کرد" بدو گفتم "خدمت شما با عفت مسرت است بچند روز سر نیست" بعضی از ایشان ما را برای شام و نهار وعده گرفتند ولی عذر آوردیم که زمان حرکت نزدیک است و کاریم زیاد است ولی باز دید خواهم کرد - گفتند آقا (اشاره به آفتاب احمد) را نگاه بدارید نگذارید به این زودی تشریف ببرند" گفتم "گو خودم سفر می‌آورم هر طور بود آقا را

نکا و میداشتم نمیگذاشتم به این زودی بروند - حال هم کسی نمی
 داند مقدس چیست شاید مانند شایم آن وقت آقا مجال خواهد
 داشت که طهران را در دست سیاحت بکنند " - "پس آنها تشریف بردند
 نیم ساعت دیگر صحبت کردند و نهار خوردیم من رفتم اندرون و من
 هم استراحت کردم -

(باب دوازدهم)

بعد از ظهر آن روز در اندرون کار پیدا کردم ممکن نبود
 بیرون بروم برای مهمان عدو خواهد بود پیغام فرستادم و گفتم اگر میل
 دارند با یکی از آنها سوار شده بعضی از باغات شهر را سیاحت
 کنند ساعت سه به غروب چای خوردند و سوار شدند بعد از مغرب
 برگشتند من هم عصری بدانها نذاختم بانالماسیه رفتم و برگشتم یک
 ساعت از شب رفته بهم رسیدیم دیدم دارند بیرون حکیم سزائی را
 مطالعه میکند اشعار ذیل را که در باب تخریب است برای بنده
 خواند -

بسکه شنید می صفت روم و چین
 خیز و بیا ملک سزائی به بین
 تا همه دل بینی بے حرص و بغل
 تا همه جان یا بے بے کبر و کین
 پای نه و چرخ بزیر قدم
 دست نه و ملک بزیر نگین
 زر نه و گان ملکی زیر دست
 خر نه و اسب فلکی زیر زمین
 رسته ز ترکیب زمان و مکان
 جسته ز ترتیب شهر و سنین
 برون چو یوسف به چاه و رفته باز
 تا فنک از جاذبه حبل المثلین
 زیر قدم کرده ز اقلیم شک
 تا به آنها نخافه عین الیقین

کرده قناعت همه گنج سپهر
در صف گوهر و وحش د فین

کرده براعت همه ترکیب عقل
در تنقی نکته نظمش رهین

با نفسش سحر نمایان بند
در هوشش چهره کشایا بی چین

روح امین داده بدستش از آنک
داده بمریم زره آستین

حکمت و خورسند بی دینش بس است
تا چکند ملک و مکان و مکین

گاه و لے گوید هست او چنان
گاه عد و گوید هست او چنین

اوز همه فارغ و ازاد و خوش
چون گل و چون سوسن و چون یاسمین

خشم بر اعداش نبود است هیچ
چشم بر ابروش ندید است چنین

بعد فرمودند " انشاء الله فردا صبح به سیاحت و زراتخانها
میرویم امشب از وضع سلطنت حالیه ایران صحبت بداریم " گفتم "
سلطنت قاجاریه در ایران این طور بود که امور هیچ اداره قانون
مکتوبی نداشت و تکلیف هیچ کارکن دولتی معدن نبود - بیگم حکومت
دولت عبارت بود از شاه و صدراعظم و حکام ولایات و صاحب
منصبان نظام و هرکس رئیس یک اداره یا حاکم جائی میشد عقلش
قانون ملکی بود - هر کاریکه رضای پادشاه در آن بود و مردم به
زیر بار میرفتند میکرد و همیشه آن رئیس معزول میشد و رئیس دیگر
منصوب ترتیبات او هم بهم میخورند - از این جهت کاریک اداره یا
حکومت داریم در تغییر و تبدیل بود - مکرر دیده شد در یکسال در
شهر می عدل انوشیروانی جاری بود و در سال دیگر ظلم
حجاجی - اگر حاکم عادل بود عدل جاری میشد و الا ظلم شایع

بیدگشت - سلاطین ما نصبا یح حکیم سیاسی دان سعدی عتیقه (الرحمه را
فرا خوش کردند که میفرماید

خبر داری از خسروان عجم
که کردند بوز برد ستا ستم

نه آن شوکت و پادشائی بماند
نه آن ظلم بر روی ستائی بماند

خطا بمن که بردست ظالم برست
جهان ماند و او با عظام برفت

خلک روز محشر تن دادگر
که در سایه عرش دارند مقور

بقومیکه نیکی پسندد خدای
دهد خسرو عادل و نیکی زای

چو خواهد که ویران شود عالمی
کند ملک در پنجه ظالمی

نگا لند از و نیک مردان حذر
که خشم خدا بست بندگان

حرامست بر پادشاه خواب خوش
چو با شد ضعیف از قوی با رکش

میا زار عامی به یک خرد له
که سلطان شبان است و عامی گله

چو پر خاش بینند و بیداد از او
شبان نیست گرگ است فریاد از او

بد انجام رفت و بد اندیشه کرد
که با زبرد ستان جفا پیشه کرد

نخواهی که نفرین کنند از پست
نکو باش تا بد نگوید کست

باری مردم از ظلم حکام عاجز شدند و در علما را گرفتند
و خیل از اظهار ادب و خلوص با ایشان نمودند تا بوسیله آن علما ظلم
سلطنت را قدری کم بکنند - ایشان هم که اقبال مردم را به خودشان
دیدند از عاقلان کردند و شریعت اسلام برای ایشان مقبول نشد

از آن جمله خوانندگان علم فقه را سبب وصول به حق و کشف و کرامات جلوه دادند و گفتند عالم ولی مردم است و مردم نمیتوانند آب بدون فتوای دین علما بخورند کم کم نفوذ علما زیاد شد و خانه ایشان چنانچه شد برای دفع ظلم و لطمات و ایشان مجبور بودند احکام علما را مجری بدانند - اگرچه بسیاری از علما هم مردم را میچاپدند و سرظلمهایی خودشان کلاه شرعی میگذاشتند ولی چون خرج ایشان کم بود در ظلم افراط نمیکردند -

کم کم بواسطه ظلم اعضاء سلطنت خرج دولت بیش از دخل شد علاجهش را این طور کردند که لشکر را کم کنند - قوت دولت کم شود و مردم توانستند پادشاه را مجبور به تغییر وضع سلطنت و تشکیل سلطنت مشروطه که عدل صرف است نمایند - اعضاء سلطنت ظاهراً قبول مشروطه نمودند ولی باطناً مخالف بودند - جمعی از علماء هم فهمیدند که مشروطه نفوذ سیاسی ایشان را کم خواهد نمود بان و لطمات هم دست شدند نمیکند از اصلاحات مشروطه پیشرفت بکنند از این جهت است که شش سال است مشروطه دائر شده و هنوز خرابیهای سلاطین سابق قاجاریه را اصلاح نکرده "

آقای آفتاب احمد گفت "اگر رجوع به تواریخ ملل دنیا بکنیم می بینیم که اصلاحات مشروطه تدریجی است - در ابتدا می آن مردم و حزب میشوند و حزب مخالف همیشه رشتهای حزب موافق را پنبه میکند تا سالها میگذرد مردم عادی به مشروطه میشوند و همه متحد شده اصلاحات میکنند - شش سال چیزی نیست تا ده سال هم اگر ایران نتواند اصلاحات بکنند دیر نمیشود آخر خوانند کرد "

گفتم "صحیح است - ولی حال ایران را با حال ملل دیگر که در قدیم مشروطه یافتند قیاس نمیشود کرد - آن ملل دشمن خارجی نداشتند و دشمنی داخلی ایشان کم کم مبدل به دوستی شد اما ایران از ابتدایات سلاطین قاجاریه در سیاست و تعلقات بین

المللی طورې واقع شده که باید خیلی زود اصلاحات بکند و الا دچار
اشکالات سخت خواهد شد. حالا که سلطنت ما خیلی فضول پیدا کرده
است خدا رحم بکند“

آفتاب احمد ”خدا با مسلمانان است نمیگذارد ما ذلیل
بشویم“

جواب دادم ”خدا نمیخواهد ما ذلیل بشویم ولی ما خودمان
داریم خودمان را ذلیل میکنیم ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا و اما
با نفسم“

مهمان گفت ”حالا بفرمائید مشروطه ایران چه وضع است
مثل مشروطه انگلیس است یا طور دیگر“

گفتم ”عین مشروطه انگلیس که نمیتواند در ایران جاری
بشود زیرا همه رسوم و عادات ما غیر از مال انگلیسها است
مشروطه ایران را از اروپا گرفتند ولی تغییر دادند موافق مزاج
ایرانها ساختند. فعلا مشروطه ما این است که سلطنت عبارت از
دوقوه است (۱) مقننه (۲) مجریه. مجلس شورای ملی و مجلس
سناقوه مقننه است و شاه و وزراء قوه مجریه هستند. هشت وزارتخانه داریم
(۱) وزارت مالیه (۲) وزارت عدلیه (۳) وزارت داخله
(۴) وزارت جنگ (۵) وزارت امور خارجه (۶) وزارت معارف
(۷) وزارت فوائد عامه (۸) وزارت پست و تلگراف -

کابینه وزراء عبارت از رئیس الوزراء و هشت وزیر است“
مهمان پرسید ”حکام ولایات را چه وزیری معین میکند؟“
گفتم ”هر حصه از ملک که در آن حاکمی میروند اگر در ای
چند شهر است آن را ایالت میگویند و اگر یک شهر در آن را ولایت
میگویند و حکام ایالات و ولایات را وزیر داخله معین میکند“

باری از این قبیل سؤالات و جواب میان من و مهمانم خیلی
واقع شد تا ساعت چهار شام آوردند خوردیم و بلند خدایا بطی
کرده رفتم اندرون -

(باب سیزدهم)

صبح دوازدهم را درون کاروان شتم چای را همانجا خوردیم - چهار ساعت بظهر مانده آمدیم بیرون اسبها زمین کرده حاضر بودند با مهمانم سوار شده اول رفتیم وزارت داخله - خود وزیر داخله - آن روز نیا آمده بود مهمانم را به معاون وزارت داخله معرفی نمودیم - آن اوقات معتقد بودیم که آن وزارت را نشان مهمانم دادیم قریب یک ساعت و نیم طول کشید بعد رفتیم وزارت عدلیه - دوبره ملک وزیر عدلیه موجود بود اما از بس جمعیت سرش بود که مناسب نداشتیم برویم او را ملاقات بکنیم همان اوقات وزارت را مفصل دیدیم اما پسند مهمانم نبود - میگفت "خیلی از اینها که در محکمه های عدلیه فتنه اند از علم قانون بی خبر بنظر می آید"

گفتم "صحیح است لیکن چون ابتدا می کاراست بهتر از این امکان ندارد" چون قریب ظهر بود برگشتیم خانه آنها خوردیم دو باره سوار شده رفتیم وزارتخانه های دیگر را هم دیدیم - در وزارت جنگ خود شاهزاده فرمانفرما وزیر جنگ بود مهمانم را با ایشان معرفی نمودیم - خیلی خوشحال شد و با ایشان قدری صحبت کرد - بمن گفت "خوب است آقا (اشاره به مهمان) را بیاورید خانه تا مفصل صحبت بداریم"

گفتم "ما هر دو همین نزد یکیها آمده سفر نداریم - اگر رفتیم یقیناً خدمت حضرت والا شرفیاب میشود -"

سه بقره و ب برگشتیم خانه چای خوردیم و من رفتیم اندرون خیال کردم به کتاب یادداشت رجوع بکنم به بیتم از ملاقات با - همانم تا آن روز چه قدر الفاظ یادداشت کردم دیدم ما شاء الله - بی شده است - دردم گفتم "اگر اتفاقاً گذارم به بند بیفتد اردو - حبلی زود یاد خواهم گرفت اما دیدم یادداشت من نقص دارد زیرا من الفاظ فارسی بند (یا اردو) را نوشتیم و مقابل هر لفظ

آن لفظی را نوشتم که در فارسی ایران مستعمل است ولی نهیدن آنستم
 در آرد و جای آن لفظ فارسی ایرانی چه استعمال میکنند از این جهت
 شب که برگشتم بیرونی مطلب را به مهمان عرض کردم او هم فهمید که یاد
 داشتش همین نقص را در آرد لهذا هر دو رفتیم در اطاق تحریر از جعبه
 میز کاغذ بیرون آوردیم جدول ترتیب داده بمشورت همدیگر لفاظی
 را که میخواستیم پیدا کرده نوشتیم - درج ذیل است



الفاظ فارسی هندی	معادل در فارسی ایران	الفاظ فارسی ایران	معادل اردو
ما ما	کلفت	ما ما	دائی
دائی	ما ما	دائی	ما مو
غصه	غضب - تغیر	غصه	غم
ایمان	ایمانت - دین	ایمان	مذهب
سلوک	احسان	سلوک	رفتار
سرکار	دولت	سرکار	صاحب - مالک
مہتر	کناس	مہتر	سٹیس
شادی	عروسی	شادی	خوشی
غریب	فقیر	غریب	مسا فر
امیر	متمول	امیر	سردار
انتقال	مرحوم شدن	انتقال	ایک جگہ سے دوسری جگہ جانا
برابر	درست	برابر	مقابل
لغافہ	پاکت	لغافہ	جو چیز ایک بستہ پر لپٹا جاتا ہے
کرور	دہ ملبون	کرور	پانچ لاکھ
ہوا	باد	ہوا	وہ ہوا جو نہیں چلتی
بریانی	پلو	بریانی	قیمہ
زر	پول	زر	سونا
خراب	ضایع - بد	خراب	منہدم
حجام	دلاک	حجام	سینگی لگانیوالا
فصل	زراعت	فصل	موسم
غلیظ	کثیف	غلیظ	گاڑھا

لفظ فارسی ہند	معادل در فارسی ایران	الفاظ فارسی ایران	معادل اردو
افسر	صاحب منصب - ریٹس	افسر	تاج
مرغ	خروس	مرغ	مرغی - پرنڈ
تواضع	مہمان نوازی	تواضع	کسیکے لئے کہرا ہونا
معمار	بنا	معمار	مہستری
پنجرہ	قفس	پنجرہ	جھروکے والے
عزیز	خویش	عزیز	دروازہ یا کھڑکی
گلاب	گل	گلاب	پیارا
نذر	پیشکشی	نذر	عرق گلاب
ناشنا	نہا رغلیان	ناشنا	منٹ
مذاق	شوخی	مذاق	بھوکا
نقصان	ضرر	نقصان	قوت ذائقہ
برف	پخ	برف	عیب
دروازہ	در	دروازہ	پالا
دالان	ایوان	دالان	شہر کا دروازہ
تکلیف	زحمت	تکلیف	پتا ہوا راستہ
شیر	بیر	شیر	فرض
گرسی	مذہبی	گرسی	بیر
تماشا	بازی	تماشا	تخت یا چوکی
تعریف	معرفی	تعریف	دیکھنا
کلہ	رخسار	کلہ	توصیف
رقم	مبلغ	رقم	سر
ناخوش	دلتنگ	ناخوش	حروف یا اعداد
حقہ	غلیان	حقہ	بیمار
پیالہ	فنجان	پیالہ	دبا
سیاہی	مرکب	سیاہی	کتوری
روشنائی	مرکب	روشنائی	رنگ سیاہ
اشتہار	اعلان	اشتہار	روشنی
رسالہ	ساکن	اشتہار	شہرت
دستخط	مبطلہ	رسالہ	.
	امضاء	دستخط	چھوٹی کتاب
			بادشاہ یا
			بڑے حاکم کی
			لکھی ہوئی چیز

الفاظ فارسی ہند معادل در فارسی ایران الفاظ فارسی ایران معادل آرد و
 مضبوط محکم مضبوط مرتب
 لاش نعش لاش ایک مرد ہ جانور
 روزگار روزی روزگار د نیا
 ساعت چہا رگفتم شام بیا ورنہ رفتیم د را طاق غذا شام خوردیم
 و برگشتیم د رارسی نشستیم قدری صحبت د اشتیم ساعت پنج خدا
 حافظی کردہ رفتم اندرون ۔

(باب چہار دہم)

صبح آمد م بیرون و بہ مہمان گفتم ” آ امروز ہفتد ہم حمل است
 باید مال برای شیراز دید ایام بہا راست ہوانہ کرم است و نہ سرد
 اگر سوارہ برویم بہتر از کجا و ہ است “ بعد از مشورت قرار بہین
 شد کہ من و مہمان سوار اسبہای بندہ بشویم و برای آبداری و عفرش
 مال چاروادار کرایہ بکنیم ۔ چون ایام بہا رہون و راہ جنوب ہم امن
 میدانستیم ہر روز قافلہ د حرکت است لہذا خود م فرقتم گاروانسرا
 ہمان نوکر را فرستادم رفت و پنج قاطر از جلو د ارکرایہ کرد از قرار
 قاطری د وازدہ تومان بیجانہ داند و یک جفت جوال ہم از چارو
 اندار گرفت ۔ بعد از مراجعت نوکر من رفتم اندرون اسبہای سفر
 را ملاحظہ کردم ۔ د یگبر و قبل منقل و ہزار پبشہ و سما و سفری و
 تنگہای برنجی چرم گرفته و سایر لوازم ہمہ را د ریک اطاق گذاشتہ
 بود ند دیدم و د لم برای سفر کنندہ شد ۔ ظہر کہ آمدم بیرون لے بہ مہمان
 گفتم ” امروز عصری میرویم بازار بعضی چیزہا نیکہ برای راہ شما
 یا من لازم داریم میخریم “ بکلی عازم سفر بودیم ولے بے خیال کہ ۔ اگر
 موافق تدبیر من شود تقدیر ۔ سر نہا رو بعد از آن برای چیزہا نیکہ
 باید از بازار بخیریم مشورت میکردیم ۔ بعد بندہ رفتم اندرون بہ پرسم
 از بازار چہ باید خرید و مہمان ہم قدرے د را کشید ۔ د و ساعت از
 ظہر گذشتہ صدای شلیکہای پبا پے تغذی را شنیدم آمدم توی حیاط
 بیرون مہمان ہم آنجا بود دیدم صدای توپ ہم مزید شد منزل ایفکہ

جنگ سختی در یک گوشه شهر جاری با شد ناگاه صدای ترکیدن یک نارنجک آمد خانه ما را به لرزه در آورد من دست پاچه شدم چه قیامتی برپا شده آمد مها را صدا کردم بفرستم بیرون خبری بیا ورنه ناگاه دیدم یکی از آن مها که بیرون بود نفس زنان آمد - گفت " آقا! بفرمائید در خانه را به بندند و تفنگها را بدید ما برویم پشت بام را سنگر کرده بنشینیم شاید به این محله هم حمله بیاورند - " گفتم " مگر چه خبر شده است "

گفت " حزب اعتدالی و مجاهدین آنها در پارک امین السلطان منزل سردار ملی جمع شدند دولت در آنجا با ایشان می جنگد " مهمان من از شنیدن بیان نوکر خیلی ترسید و رو بپن کرد و گفت " آقا! چه باید کرد "

گفتم " نترسید در طهران بلکه هر شهر ایران را از این قبیل اتفاق خیلی می افتد بمان کسی کار ندارد - خانه ما هم قلعه ایست لشکر سلم و تورهم نمیتوانند داخل خانه ما بشوند تفنگ و ششلول که چند تا داریم سه هزار فشنگ هم داریم آب و آذوقه هم در خانه داریم " از این بیان طمینان برای مهمان پیدا شد و برگشت طرف اطاق خودش که ششلولش را بردارد بیاورد گفتم " زحمت نکشید نوکرها کشیک میکشند تا خبر تفصیلی برسد "

بعد گفتم و تا صندلی آوردند گذاشتند توحیات مهمان و من نشستیم پرسید اعتدالی و انقلابی چیست - گفتم " بعد از آنکه محمد علی شاه مخلوع مجلس شورای ملی را خراب کرد جمعی از مشروطه خواهان را قتل و حبس و تبعید کرد - میدانید که لشکر ملی اصفهان و گیلان بریاست سردار اسعد بختیاری و سپه دار ما زلف را - طهران را فتح کردند محمد علی شاه پناه به سفارت روس برد و از ایران تبعید شد - پسرش را شاه کردند و مجلس شورای ملی را تجدید نمودند - جمعی از مشروطه خواهان و بسیاری از مستبدین خود را مشروطه خواه جلودادند حزب تشکیل داده آن را اعتدالی نامیدند و طرف مقابل خود یعنی مشروطه خواهان غالی را انقلاب

نام داند - چند ماهه که نزاع لفظی داشتند اعتدالیه‌ها میگفتند
 انقلا بیه‌دین هستند و ایشان هم میگفتند اعتدالیه‌ها مستبدند -
 جمعیت اعتدالیه در مجلس زیاد بود کم کم ستارخان سردار ملی
 و باقرخان سالار ملی و آقا سید عبداللہ مجتهد را با خود شان متحد
 کردند و از حجة الاسلام ملا محمد کاظم خراسانی ساکن نجف اشرف
 هم یک تلگراف بر ضد انقلا بیه‌دین مجلس متجا براه کردند - انقلا بیه‌دین
 از هر راهی عاجز شدند آدم فرستادند آقا سید عبداللہ را کشتند
 اصناف طهران مسجد مروی را مرکز قرار دادند بلوا کردند و قتله آقا
 سید عبداللہ را از دولت خواستند - کابینه حال طرف داری انقلا بیه‌دین
 دست گوش بحرف اصناف داری اعتدالیه‌ها هم دست در آورده
 تاراج و نفوز لیدرهای انقلا بیه‌دین را در راه کشتند بعد در خانه
 ستارخان با اسلحه جمع شده جد از دولت بیرون کردن انقلا بیه‌دین
 از مجلس و بدست آوردن قتله آقا سید عبداللہ را خواستند در
 نظمیہ حکم به متفرق شدن ایشان داد قبول نکردند و دولت هم مشغول
 جنگ با آنها شد - گمان نمیکنم اعتدالیه‌ها پیش بیاورند -

باری قاتل و سه سیاحت جنگ جاری بود و بعد صدای توپ
 و تفنگ تمام شد یکی از آدمها را فرستادیم رفت تحقیق کرد و خبر
 آورد اعتدالیه‌ها مغلوب شدند و دولت دیوار پارک را خراب کرد و
 جمعیت آنجا را متفرق ساخت و بسیاری را هم گرفتند - از طرفین
 جمعی کشته شدند پای سردار ملی هم گلوله بود است - مهمان گفت
 حالا سفر رفتن ما چه میشود

خندیدم و گفتم "مگر تو بیدار بمان گیر کردی ؟ اینجا منزل خود
 تان است چند روز بگره استراحت بفرمائید - هر وقت سفر امکان
 پیدا کند میرویم - اگر چه جنگ امروز فرقی در حالت طهران نمیدارد
 ولی احتمال میروند راهها تا از من بشود - در هر صورت تا یک ماه دیگر
 مصلحت نیست از طهران بیرون برویم" بعد این اشعار حکیم انوری